

جعفر سبحانی

تقیه در شرایع پیشین و اسلام

پیشین رسمی بوده و هم در شریعت اسلامی مشروعیت دارد. هر چند برخی از افراد ناآگاه از معارف قرآنی تقیه را یکی از نقاط ضعف عقیده شیعه می‌شمارند.

اصولاً تقیه، یک حکم فرعی، مانند دیگر احکام فرعیه و نباید آن را در ردیف عقاید آورد، یک مسأله فقهی است و آن این که آیا در تنگناها برای رهایی از شر ظالم می‌توانیم اظهار موافقت کرده و خود را همگون نشان بدهیم یا نه؟ مسلماً از نظر خرد، و آیات قرآنی، برای حفظ اهم، ترک مهم اشکالی ندارد. واژه تقیه، نشانگر حقیقت آن است

تقیه از مفاهیم قرآنی است که در آیاتی، به این اصل اشاره شده است. و آن این که در تنگناها یعنی جایی که جان و عرض و مال مؤمن به خطر می‌افتد، از این راه استفاده کند، و در حقیقت تقیه سلاح انسان ضعیف و ناتوان، در برابر انسان ستمگر و بی رحم است، به خاطر اختلاف در عقیده، می‌خواهد او را آزار دهد، یا مالش را بگیرد و یا به ناموس او تجاوز کند یا او را به قتل برساند. در این هنگام، مؤمن ناتوان به حکم خرد و آیات قرآنی، در زبان، اظهار موافقت می‌کند تا از شر دشمن نجات یابد. و این یک اصل محکم و استوار است که هم در شرایع

زیرا این واژه از «وقایه» به معنای «سپر» گرفته شده. تو گویی انسان ناتوان و ضعیف با اظهار موافقت، لفظاً و عملاً آن را سپر قرار داده تا از ضربات سهمگین دشمن در امان باشد، همان گونه که در میدان نبرد، سپر، انسان مجاهد را از شر دشمن حفظ می‌کند.

تفاوت تقیه با نفاق

تقیه سپری است در مقابل شر انسانی که با عقیده مؤمن و یا رفتار او، جنگ و جدال دارد، و با این بیان، تفاوت تقیه با نفاق روشن می‌شود. تقیه این است که مؤمن، عقیده درست خود را پنهان نماید و تظاهر به کفر و شرک کند، و یا عملی را مطابق نظر مخالف دین بیاورد. و اما نفاق، درست بر عکس است. منافق، کافری است که کفر را پنهان ساخته و به ایمان تظاهر می‌کند، در این صورت، چگونه می‌توانیم تقیه را از شاخه‌های نفاق بشماریم؟

و به عبارت روشن‌تر: تقیه پنهان کردن ایمان به حق و تظاهر به کفر و باطل است، در حالی که نفاق، پنهان کردن

کفر و باطل و تظاهر به حق و ایمان است، و لذا قرآن، آنگاه که سخن منافقان را بیان می‌کند، چنین می‌گوید:

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾^(۱)

«هنگامی که منافقان نزد تو آیند می‌گویند: ما شهادت می‌دهیم که یقیناً تو رسول خدایی، خداوند می‌داند که تو رسول او هستی ولی خداوند شهادت می‌دهد که منافقان، دروغگو هستند، یعنی به گفته خود ایمان ندارند.»

در مورد آیه، منافقان به ایمان و اسلام و رسالت پیامبر تظاهر کرده‌اند، در حالی که در باطن به آن معتقد نبودند و لذا قرآن در آخر آیه بر دروغگو بودن منافقان گواهی می‌دهد. اگر حد نفاق و تعریف منافق همان است که در همین آیه خلاصه شده، با تقیه که مجرای آن تظاهر به کفر و باطل در مقابل کافران و گنهکاران است، ضد یکدیگر می‌باشند.

هرگاه بر فرض محال تقیه از شاخه‌های نفاق بود، و تقیه کنندگان،

۱. المنافقون/۱.

منافق بودند، هرگز خدا به آن امر نمی‌کرد، زیرا تقیه در صورتی که از شاخه‌های نفاق و کار زشت، محال است خدا به کار زشت فرمان دهد، چنان که می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ اللَّهُ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾.^(۱)

«بگو خداوند هرگز به کار زشت فرمان نمی‌دهد، آیا آنچه را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟!».

هدف از تقیه

مسئله هر نوع تظاهر بر خلاف آنچه که در درون است بی‌انگیزه نخواهد بود. افتخار مؤمن آن است که به خدا معتقد بوده و رفتار خود را بر طبق دستور خدا تنظیم می‌کند، حال اگر گاهی بر خلاف این روش، رفتار کرد، طبعاً انگیزه‌ای دارد. و آن، همان حفظ جان و عرض و مال در مقابل شرارت‌هاست که ممکن است از طرف مخالف متوجه او شود.

فرد مؤمن در محیطی به تقیه روی می‌آورد که در آن محیط، آزادی‌ها زیر پا گذاشته شده و جز رأی و عقیده مخالف،

به هیچ چیز اجازه ظهور و بروز نمی‌دهند. در این صورت مؤمن ناتوان به خاطر حفظ ایمان و جان و مال خویشتن در مقابل حکومت‌های جائر و ظالم، جز تقیه راه دیگری ندارد.

چیزی که باید به آن توجه داد، این است که رفتار و اخلاق و زندگی افرادی که گاهی دچار تقیه می‌شود ربطی به زندگی جمعیت‌های سرّی و زیرزمینی که هدفشان تخریب و تهدید است، ندارند. افرادی که گاهی تقیه می‌کنند، با کسی کاری نداشته و هرگز برنامه‌ای برای تخریب و تهدید ندارند، فقط از ترس قدرت مخالف، مهر سکوت بر لب می‌زنند و رفتار خود را با قدرت زورگو تطبیق می‌دهند. قیاس انسان مستضعف که به خاطر حفظ و صیانت خود، راه تقیه را در پیش می‌گیرد، با جمعیت‌های سرّی و زیرزمینی که پیوسته در فکر جمع‌آوری سلاح و در جستجوی فرصت برای رسیدن به قدرت هستند، نادرست است، زیرا جمعیت‌های سرّی، از مکتب «هدف وسیله را توجیه می‌کند» بهره می‌گیرند و به

۱. سوره اعراف، آیه ۲۸.

هر نوع شرارت، دست می‌زنند تا به هدف برسند در حالی که فرد تقیه‌کننده، تنها در صدد حفظ جان و مال و عقیده درست خود است.

پیش از فروپاشی شوروی، میلیون‌ها مسلمان، در جمهوری‌های مسلمان‌نشین وجود داشتند که حکومت فاشیستی و دیکتاتور مآبانه مارکسیستها تمام مساجد و مدارس آنها را مصادره کرده و کتابخانه‌ها را آتش زده بودند و علما و مسلمانان غیور را به قتل رساندند و از هر نوع تظاهر به مراسم دینی و اقامه نماز جلوگیری می‌کردند، در این شرایط میلیون‌ها مسلمان راه تقیه را در پیش گرفتند و تا توانستند به ظاهر هماهنگی نشان دادند، ولی در باطن عقیده و ایمان خود را حفظ کرده و در درون خانه به عبادت خدا می‌پرداختند، آنگاه که اتحاد شوروی فرو پاشید و بند و زنجیرها از دست و پای مستضعفان باز شد، آنان دور هم گرد آمدند و به بازسازی مساجد و تعلیم شریعت پرداختند. و اگر در آن دوران خفقان تقیه را پیش نمی‌گرفتند و پیوسته تظاهر به ایمان می‌کردند، فردی از

آنان باقی نمی‌ماند و این درخشندگی و شکوفایی مجدد و بازگشت به مساجد نصیب آنان نمی‌گشت.

تا این جا ما به مفهوم تقیه و فاصله آن با نفاق و اهداف و اغراض آن، آشنا شدیم، اکنون وقت آن رسیده که دلایل تقیه را علاوه بر حکم خرد، از آیات قرآنی و احادیث نبوی، و راهنمایی‌های امامان معصوم علیهم‌السلام بررسی کنیم.

دلایل تقیه در قرآن مجید

همان طور که یادآور شدیم، تقیه به معنای صحیح یعنی تقدیم اهم بر مهم، و حفظ جان و مال از راه هماهنگی ظاهری با ستمگر، یکی از معارف قرآن و سنت رسول خداست. اینک آیاتی که بر این اصل گواهی می‌دهند:

آیه نخست

﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (۱)

«کسانی که بعد از ایمان، کافر شوند، (به جز آنها که تحت فشار واقع شده‌اند، در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است)، و سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند، خشم خدا بر آنها و عذاب عظیمی در انتظارشان است.»

آغاز آیه، از افرادی گزارش می‌دهد که پس از ایمان راه کفر را پیش گرفته‌اند و در ذیل آیه خشم الهی را به آنان وعده می‌دهد و این که عذابی بزرگ در انتظارشان است، ولی در اثناء آیه، گروهی را استثنا می‌کند و می‌گوید: «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»؛ «مگر آن که زیر فشار قرار گرفته‌اند، در حالی که قلب آنان مالا مال از ایمان است»، البته این استثناء، استثنای متصل نیست، بلکه منقطع است، زیرا این گروه کفر نمی‌ورزند، بلکه سخن کفر را بر زبان جاری می‌کنند، در حالی که قلبی مالا مال از ایمان دارند و مسلماً استثناء مربوط به افرادی است که روی فشار، تظاهر به کفر می‌کنند تا از فشار برهند.

اتفاقاً شأن نزول آیه، این حقیقت را روشن می‌سازد، زیرا گروهی از مشرکان،

سه نفر را دستگیر کردند: عمار، پدر او یاسر و مادرش سمیه آن دو نفر حاضر نشدند حتی تظاهر به کفر کنند و لذا کشته شدند، اما عمار به خواسته آنان پاسخ گفت. او را رها کردند. نرمش عمار در میان یاران رسول خدا پخش شد و آن را نوعی نقطه ضعف برای او شمردند. وقتی خیر به رسول خدا ﷺ رسید، فرمود: چنین نیست، وجود عمار از سر تا قدم مالا مال از ایمان و ایمان با گوشت و خون آمیخته شده است، در حالی که عمار اشک می‌ریخت و رسول خدا اشکهای چشم او را پاک می‌کرد آیه یاد شده فرود آمد و پیامبر افزود: «ان عادُوا لَكَ فَعُدْلِهِمْ بِمَا قُلْتَ» اگر بار دیگر گرفتار شدی، همین راه و روش را ادامه بده.

زمخشری می‌گوید گرفتاری و عمل به تقیه دامن دیگران را نیز گرفته بود مانند صهیب رومی، بلال حبشی و خباب بن ارت.^(۱)

مفسران، در تفسیر این آیه، همین مطالب را به نحوی تکرار می‌کنند و

۱. مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۸۸؛ الکشاف عن حقائق التنزیل، ج ۲، ص ۴۳۰.

یادآور می‌شوند که اظهار کفر برای رهایی از شر، کفر نیست، زیرا محلّ ایمان، قلب و خرد است و ایمان، با اکراه به خرد و دل مؤمن، راه نمی‌یابد و تنها می‌تواند ظاهر و رفتار او را با خود، همراه کند. در این مورد می‌توانید به تفاسیر یاد شده در زیر مراجعه کنید.^(۱)

آیه دوم

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾.^(۲)

«افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را ولی و سرپرست خود برگزینند. هر کس چنین کند، پیوندی با خدا ندارد - مگر این که از آنها بپرهیزد، و به خاطر هدفهای مهمتری تقیه کنید - خداوند شما را از نافرمانی خود، برحذر می‌دارد و بازگشت همگان به سوی خداست.»

شاهد گفتار ما استثنایی است که در جمله ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾ آمده است و این استثنا از آغاز آیه است. توضیح این که در آغاز آیه، هر نوع پیوند دوستی و یا

سرپرستی با کافران را ممنوع می‌شمارد و یا یادآور می‌شود که هرکس چنین پیوندی داشته باشد، رابطه او با خدا قطع می‌شود. آنگاه به استثنای گروهی می‌پردازد که از روی تقیه با آنان مدارا می‌کنند یعنی تظاهر به دوستی یا تولی آنان می‌نمایند در حالی که دلشان بر خلاف آن است و این کار، جز سپری در برابر ضررهای احتمالی مخالفان چیزی نیست، یعنی اگر از طرف کافران مطمئن بودند، هرگز نیازی به این سپر نداشتند.

رازی در تفسیر خود، درباره این استثنا می‌گوید: تقیه احکامی دارد. آن گاه دو حکم آن را یادآور می‌شود:

۱. هرگاه مردی در میان کافران زندگی می‌کند و بر جان و مال خود، می‌ترسد ولی با زبان مدارا می‌کند و به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویا آنها را دوست دارد در حالی که در دلش خلاف آن است، کار او به حکم این آیه، جایز

۱. الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۵۷؛ تفسیر خازن، ج ۱، ص ۲۷۷؛ تفسیر روح البیان، ج ۵، ص ۸۴
۲. آل عمران/۲۸.

است.

آیه سوم

﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدْكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴾.^(۳)

«مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می‌داشت، گفت: آیا می‌خواهید مردی را بکشید که می‌گوید پروردگار من الله است؟ در حالی که دلایل روشنی از سوی پروردگارتان برای شما آورده است. اگر دروغگو باشد، دروغش دامن خودش را خواهد گرفت، و اگر راستگو باشد، برخی از عذابهایی را که وعده می‌دهد به شما خواهد رسید. خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغگو باشد، هدایت نمی‌کند.»

شاهد گفتار ما در آیه، جمله ﴿يَكْتُمُ﴾

هرگاه انسان، به وسیله یک تظاهر لسانی یا رفتاری جان و مال خود را حفظ می‌کند، کار او از نظر شرع ستوده است.

مفسران اسلامی آن جا که به تفسیر این آیه می‌رسند، همگان بر مجموع این مطالب گواهی می‌دهد، می‌توانید به تفاسیر یاد شده در زیر مراجعه کنید.^(۱)

از آنجا که بسیاری از کلمات مفسران در توضیح آیه، مضمون و محتوای واحدی دارد، از نقل کلمات آنان، خودداری می‌کنیم. فقط در این میان، تفسیر مراغی در تفسیر آیه، نکاتی را یادآور شده که به برخی اشاره می‌کنیم:

او می‌گوید: اساس تقیه، قاعده معروفی است که می‌گویند: «درء المفسدِ مقدم علی جَلْبِ المصالح».

آنگاه اضافه می‌کند: هرگاه اظهار دوستی با کافران برای دفع شر مشروع باشد، بنابراین، اگر مصالح ایجاب کند، دولت اسلامی یا دولت غیر اسلامی قراردادی ببندد که نتیجه آن دفع ضرر یا به دست آوردن منافع باشد، در این صورت اشکالی نخواهد داشت.^(۲)

۱. کشف، ج ۱، ص ۴۲۲؛ مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۱۳؛ تفسیر نسفی در حاشیه تفسیر خازن، ج ۱، ص ۲۷۷؛ روح المعانی، ج ۳، ص ۱۲۱؛ محاسن التأویل، ج ۴، ص ۸۲.
 ۲. تفسیر مراغی، ج ۳، ص ۱۳۶.
 ۳. غافر/۲۸.

آیه چهارم

﴿وَإِذْ اغْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهُ
فَاوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ
وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا﴾. (۲)

«به آنها گفتیم: هنگامی که از آنان و آنچه که جز خدا می پرستند کناره گیری کردید به غار پناه ببرید که پروردگارتان سایه رحمتش را بر شما می گستراند و در این امر، وسایل آسایش شما را فراهم می سازد».

داستان اصحاب کهف برای قرآنیان معروف و آشناست در حالی که به جرگه موحدان پیوسته بودند و مدتی در جمع بت پرستان می زیستند و کسی از ایمان آنان آگاه نبود، ولی تصمیم گرفتند که از آنان جدا شوند و از شهر بیرون بروند. جمله ﴿وَإِذْ اغْتَرَلْتُمُوهُمْ﴾ حاکی از آن است که مدتها با آنان هم زیستی داشته اند و بعداً حساب خود را از آنان جدا کردند. مسلماً دوران هم زیستی آنان به صورت تقیه بوده، در غیر این صورت کشته می شدند، به همین سبب وقتی از آنان جدا

ایمانه است، و این، حاکی از آن است که این فرد، در حالی که در دل ایمان کامل به خدا و رسالت موسی داشت، ولی در ظاهر با آنها همکاری می کرد تا بتواند در سایه این سپر، حقایق را برای آنان در لباس بی طرفی، القا کند، هرگاه شما آیات مربوط به مؤمن آل فرعون را که از آیه ۲۸ سوره غافر شروع می شود، و در آیه ۴۴ پایان می پذیرد، مطالعه کنید، از آثار سازنده تقیه کاملاً آگاه می شوید. او در سایه تقیه، توانست موسای پیامبر را از چنگال آنان برهاند، زیرا آنگاه که شورای امنیتی دربار فرعون تصمیم به قتل او گرفت، او فوراً موسی را آگاه کرد و چنین گفت:

﴿إِنَّ الْمَلَائِئِمَّ يَأْتُرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ
إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ﴾. (۱)

«گفت: ای موسی سران قوم برای کشتن تو به مشورت نشستند، فوراً شهر را ترک کن من از خیرخواهان تو هستم».

شگفت اینجاست که موسی از راستگویی این مرد آگاه بود و فوراً منطقه را ترک کرد و به مدین رفت.

۱. قصص/۲۰.

۲. کهف/۱۶.

شدند، ندایی بر ضد آنان به شرح زیر سر دادند:

«رَبَّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ أَحَدًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا»^(۱)

«گفتند پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمین است، هرگز غیر از او خدایی را نمی‌پرستیم. اگر چنین کنیم سخنی به گزاف گفته‌ایم.»

قرآن سرگذشت آنان را با تعریف و توصیف بیان می‌کند و این حاکی از آن است که مورد پذیرش خدا در عهد رسالت بوده است.

تقیه به معنای تظاهر به کفر در مقابل کافر، مورد پذیرش همه فرقه‌های اسلامی است، ولی سخن در جای دیگر است و آن این که، تقیه شیعه در مقابل کافر نیست بلکه در مقابل مسلمان و مؤمن است. آیا بر شیوه دوم از تقیه نیز دلیلی هست. این همان است که در این جا مورد بررسی قرار می‌گیرد:

تقیه مسلمان از همتای خود

آیات یاد شده و سخن پیامبر ﷺ به عمار، هر چند در مورد تقیه مؤمن از

کافر است، ولی از آنجا که غرض از تشریح تقیه، حفظ جان و عرض و مال مؤمن است، ناچار باید تقیه را در مواردی که این غرض چیزی جز از طریق تقیه تأمین نمی‌شود، مشروع و قانونی بدانیم. فرض کنید حاکم مسلمانی هست که برای خود آرا و افکار و عقایدی دارد که با آرا و افکار دیگر طوایف یا طایفه خاصی همخوانی ندارد و اگر فرد مؤمن در محیط حکومت او، با او همکاری نکند، و به راه و روش واقعی خود، ادامه دهد، چه بسا ممکن است جان و مال او به خطر بیفتد و بلایی فراگیر، شامل حال او گردد.

اصولاً اگر در کشورهای اسلامی، نسبت به همه فرق اسلامی حریت و آزادی، حاکم باشد، هرگز تقیه مفهومی نخواهد داشت، زیرا در این صورت افراد از آزادی کامل برخوردار بوده، دیگر دلیلی بر کتمان نخواهد داشت، اما اگر در کشوری آزادی مصادره شود و جز دین حاکم و آرا و افکار او چیزی به رسمیت شناخته نشود، گروه‌های دیگر ناچارند در ظاهر با آن تفاهم کنند.

الوزیر در کتاب خود: «ایثار الحق علی الخلق» مطلبی را نقل می‌کند که از نظر شما می‌گذرد، می‌نویسد: «دو چیز مایه پیچیدگی و پنهانی حقیقت می‌گردد»:

۱. عارفان واقعی در حالی که تعداد آنها کم است، پیوسته از عالمان بدرفتار و پادشاهان ستم پیشه و انسانهای شیطان صفت در ترس و وحشت به سر می‌برند. در این صورت تقیه بر آنان به نص قرآن و اجماع اهل اسلام جایز است، و پیوسته خوف عارفان، مانع از اظهار حق شده و پیوسته انسانهای محق هدف دشمنی بیشتر مردم هستند.

از ابی هریره با سند صحیح نقل شده است که او در عصر نخست چنین گفته است: من از رسول خدا دو ظرف پر از حدیث دارم یکی را در میان مردم پخش کردم و از پخش دیگری خودداری کردم. اگر می‌گفتم رگهای گردنم بریده می‌شد.^(۲)

۳. مراغی در تفسیر آیه «ومن کفر بالله من بعد ایمانه إلا من أکره وقلبه مطمئن بالإیمان» چنین می‌نویسد:

این مطلب چیز جدیدی نیست، بلکه پیشینیان از دانشمندان مفهوم تقیه را گسترش داده حتی تقیه مسلمانان از مسلمانان را تجویز کرده‌اند.

۱. فخر رازی در تفسیر آیه «إلا أن تتقوا منهم تقاة» می‌نویسد: ظاهر آیه تقیه مؤمن از کافران قدرتمند است، ولی مذهب شافعی از این وسیع‌تر است و آن این که هرگاه وضع مسلمانی با مسلمان دیگر، همان حالت پیدا کرد که با کافران دارند، در آن صورت، تقیه برای حفظ جان، مشروع خواهد بود، سپس اضافه می‌کند تقیه برای حفظ جان است. آیا برای حفظ مال هم تقیه مشروع است؟ می‌گوید: محتمل است آن هم جایز باشد، زیرا پیامبر فرمود: «حرمة مال المسلم كحرمة دمه؛ مال مسلمان به سان خون او محترم است» و نیز فرمود: «وَمَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ».^(۱) «هر کس در راه حفظ مال خود کشته شود، شهید در راه خدا به حساب می‌آید».

۲. جمال الدین قاسمی از نویسندگان سوری در قرن چهاردهم است او از امام محمد بن مرتضی یمانی معروف به ابن

۱. مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۱۳.

۲. محاسن التأویل، ج ۴، ص ۸۹.

«تقیه هر نوع مدارا با کافران و ستمگران و فاسقان را دربرمی‌گیرد، ولو به صورت نرمش در سخن و لبخند در چهره، و بخشیدن مال برای آنان باشد، تا از آزار آنان محفوظ مانده و عرض و ناموس آنها مصون بماند. این نوع کارها از نوع موالات منهی و حرام نیست، بلکه آن اصل مشروع است. زیرا پیامبر فرموده «ما وَقَى الْمُؤْمِنُ بِهٖ عَرَضَهُ فَهُوَ صَدَقَةٌ»؛ «مالی که مؤمن به وسیله آن آبروی خود را حفظ کند نوعی صدقه به شمار می‌رود».^(۱)

بنا به تصریح این سه عالم بزرگ و شاید دیگران، تقیه اختصاص به همکاری ظاهری مؤمن با کافر ندارد، بلکه دایره آن وسیع‌تر بوده و تقیه مسلمان ضعیف از مسلمان قوی را نیز دربرمی‌گیرد، زیرا هدف و مقاصد شریعت حکم را توسعه می‌دهد. هرگاه حاکم به ظاهر مسلمان، آزادی را مصادره کند و دیگران را تهدید به قتل و غارت و غیره کند به حکم خرد و هدف تقیه، فرد مؤمن می‌تواند از چنین کافری تقیه کند.

تاریخ اسلامی، گواهی می‌دهد عالمان بزرگ و محدثان به نامی در مواردی بر

خلاف عقیده خود سخن گفته و جان و مال خود را حفظ کرده‌اند. داستان احمد بن حنبل و دیگر محدثان در مسأله «خلق قرآن»، معروف و فراگیر است. حاکم وقت، اجبار کرد که محدثان اعتراف به خلق قرآن کرده و در غیر این صورت، زندان همراه با شکنجه در کمین آنهاست، گروهی از آنان به هنگام محاکمه بر خلاف عقیده اعتراف به خلق قرآن کرده‌اند و آزاد شدند، جز سه نفر که بر عقیده خود ثابت ماندند. آنها نیز برای تعیین کیفر به حضور مأمون ارسال شدند که در نیمه راه، خبر مرگ مأمون آنها را نجات داد. تفصیل این داستان را در تاریخ طبری بخوانید.^(۲)

ما در گذشته بخشی از زندگانی شیعیان را در دوران امویان و عباسیان برای شما نقل کردیم که بخشنامه‌های متعددی از معاویه و دیگران برای ریشه کن کردن تشیع صادر شد. گروهی در مقابل آن، ایستادگی کردند و جام شهادت نوشیدند، گروه دیگر تقیه کردند و

۱. تفسیر مراغی، ج ۳، ص ۱۳۶.

۲. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۹۵-۲۰۶.

محفوظ ماندند.

سید هبة‌الدین شهرستانی، دانشمند شهیر عراق در قرن چهاردهم، در مجله «المرشد» مقاله‌ای پیرامون تقیه دارد که فشرده آن را نقل می‌کنیم.

او می‌نویسد: تقیه، پیشه هر انسان ناتوانی است که آزادی او را گرفته‌اند. آری شیعه بیش از فرق دیگر به تقیه مشهور شده است و علت آن روشن است، زیرا این طایفه از طوایف اسلامی، بیش از طوایف دیگر زیر فشار بوده‌اند و پیوسته در عصر امویها هر نوع آزادی از آنها گرفته شده و همچنین در دوران عباسیها تا برسد به دوران خلافت عثمانی. به آنان هیچگاه در بلاد اسلامی آزادی داده نشده و پیوسته به صورت تقیه زندگی می‌کردند. از این جهت، شنیدن نام تقیه، یادآور نام شیعه است.

شیعه در برخی از اصول و در بسیاری از احکام فقهی با دیگر فرق اسلامی اختلاف دارند، همین اختلاف، سبب برانگیختن حساسیت اکثریت می‌گردد. از این جهت پیروان امامان آل‌البیت در بسیاری از زمانها، مجبور به پنهان کردن

عادات و عقاید و یا احکام و کتابهای خود بودند و هدف از آن پنهان کاری، حفظ جان و مال، و علاوه بر این، حفظ اخوت اسلامی و وحدت کلمه بوده است، تا در نتیجه عصای اطاعت شکسته نشود و کافران به اختلاف مسلمان پی نبرند و دایره اختلاف، گسترده نشود.

به خاطر این اهداف و اغراضی که در تقیه هست (حفظ جان و مال و حفظ وحدت اسلامی) شیعه از اصل تقیه پیروی می‌کرد و پیشوایان آنان در چنین شرایطی دستور تقیه به آنها داده‌اند تا بدانند مادامی که آزادی‌ها مصادره شده، راه زندگی تقیه است.^(۱)

تقیه یک امر شخصی است

درست است که شیعیان آل‌البیت در بیشتر زمانها راه تقیه را در پیش گرفته‌اند و به ظاهر با هم زندگی کرده‌اند، اما تقیه یک امر شخصی است، و آن این که شخص در زندگی فردی خود، برای حفظ اهم به ظاهر همکاری می‌کند، ولی هرگز تقیه به

۱. مجله مرشد، ج ۳، ص ۲۵۲-۲۵۳؛ اوائل المقالات، ص ۹۶ بخش پاورقیها.

این معنا نیست که یک عالم، کتابی بر اساس تقیه بنویسد و احکام و فروع و یا عقاید مخالف را در کتاب بگنجانند، چنین چیزی نه انجام گرفته و نه انجام خواهد شد. زیرا فرد، در مقام تقیه، از دایره خود بیرون نرفته و هرگز نمی‌تواند برای دیگران که بیرون از زندگی او هستند، تکلیف معین کند.

احسان الله ظهیر، یکی از انتقادهایی که به شیعه دارد این است که نمی‌توان به کتابهای آنها اعتماد کرد، زیرا این کتابها بر اساس تقیه نوشته شده و در آن کتابها، عقاید دیگران را به عنوان عقاید خود معرفی کرده‌اند. یادآور می‌شویم که این نویسنده، بدون تحقیق، چنین دروغی را به شیعه نسبت داده، در حالی که تقیه یک جریان شخصی است، نه جریان نوعی. فرد در زندگی شخصی خود باید تظاهر به باطل کند و حق را پنهان سازد نه این که در سطح عمومی کتابی را مطابق عقیده دیگران بنویسد و به نام عقاید شیعه منتشر کند.

البته شیعه در زمانی در پناه تقیه به سر می‌برد که نه دولتی داشت که از آنها

حمایت کند، و نه قدرت و سلطه‌ای داشت که از خود دفاع نماید. اما در عصر حاضر که بحمدالله دولت شیعی در ایران و عراق برپا شده، دیگر معنا ندارد، شیعه راه تقیه را در پیش بگیرد.

تقیه حرام

از نظر فقیهان شیعی، تقیه احکام پنجگانه دارد و چنان نیست که تقیه فقط واجب باشد. البته آنجا که جان و مال، در خطر باشد تقیه واجب است، ولی در عین حال در دو مورد تقیه حرام است و فرد نباید عمل به تقیه کند:

۱. جایی که اساس اسلام و یا تشیع به خطر بیفتد به گونه‌ای که اگر عالمی راه تقیه را در پیش گیرد، چه بسا لطمه‌ای بر دین وارد شود که قابل جبران نباشد، به عنوان مثال اگر فردی را وادار کند که کعبه را ویران کنند یا مشاهد مشرفه را تخریب کند یا نقدی بر اسلام و قرآن بنویسد یا کتاب الله را به صورت الحادی و مادی تفسیر کند و... و گرنه او را می‌ربایند و به قتل می‌رسانند. مسلماً تقیه در چنین جایی حرام است و مسلمان باید جان و

گونه‌ای الحادی همه اینها محرمات عظیمی است که ادله تقیه و اضطرار و اکراه، شامل آنها نمی‌شود.

مسعدة بن صدقه روایتی از امام نقل می‌کند که حضرت فرمود:

«فكلُّ شيءٍ يعملُّ المؤمنون بينهم لمكان التقیة، مما لا یؤدی الى الفساد فی الدین فانه جائز»^(۱)

«اگر مؤمن در زندگی خود عمل به تقیه کند، اشکالی ندارد به شرط آن که مایه تباهی دین نگردد».

شرابخواری یک حکم فرعی است، هرگاه فرد عادی مورد تهدید قرار گیرد، می‌تواند دست به چنین حرامی یازد و جان و مال خود را حفظ کند. اما اگر یک عالم دینی و یک مرجع بزرگ تهدید شود تا این کار را انجام دهد، نباید به این کار تن دردهد هر چند سبب کشته شدن او گردد.

احکام ارث، طلاق، نماز و حج از احکام فرعی است، هرگاه از یک عالم دینی بخواهند که کتابی در تحریف این

مال خود را از دست بدهد تا این شعایر محفوظ بماند.

۲. موقعیت شخصی به گونه‌ای باشد که اگر او تقیه کند، سبب پیدایش بدعت در دین یا موجب تزلزل پایه‌های ایمان دینداران گردد. مثلاً اگر عالم بزرگواری را تهدید کنند که اگر در ملاء عام شراب بخورد یا با همسر سر برهنه خود ظاهر نشود کشته خواهد شد. او باید تن به کشته شدن بدهد، اما چنین کاری را که مایه تزلزل عقاید دیگران می‌شود، انجام ندهد.

اصولاً تقیه به خاطر حفظ دین است. هرگاه تقیه سبب شود که مردم، گروه گروه از دین بیرون بروند، چنین تقیه‌ای حرام خواهد بود.

حضرت امام علیه السلام در درس خود، درباره تقیه، سخنی دارد که اجمال آن را از نظر شما می‌گذرانیم. می‌فرمود: در برخی از محرمات و یا واجبات که در نظر شارع اهمیت بسزایی دارد، تقیه در آنها حرام است، مانند ویران کردن کعبه، و تخریب مشاهد مشرفه، و نگارش کتاب در رد اسلام و قرآن و تفسیر قرآن به

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، کتاب امر به معروف، باب ۲۵، حدیث ۶.

احکام بنویسد و الا چنین و چنان خواهد شد، او هرگز نباید تن به تقیه دهد و چنین کتابی بنویسد.

از این بحث گسترده این نتایج به دست آمد:

نتایج بررسی

۱. تقیه، ریشه قرآنی دارد و سنت پیامبر، آن را تأیید کرده است و در عصر رسالت به آن عمل شده است.

۲. تقیه سلاح ضعیفان است که برای حفظ جان و مال خود از شر قدرتمندان خود را حفظ می‌کنند و هرگز به معنای تشکیلات سرّی و زیرزمینی برای تهدید دیگر فرق اسلامی نیست، زیرا در شریعت، چنین افرادی که چنین کاری بکنند، محکوم و مطرود هستند.

۳. برخی از مفسران، در تفسیر آیات تقیه، به نتایجی رسیده‌اند و روش شیعه را تأیید کرده‌اند.

۴. تقیه مخصوص به پرهیز از شر کافران نیست، بلکه دایره آن، مسلمانان ستمگر را نیز دربرمی‌گیرد.

۵. تقیه یک امر شخصی و فردی است. مادامی که خوف و ترس بر او حاکم است، طبق تقیه رفتار می‌کند و پس از برطرف شدن ترس و تهدید به احکام مذهبی خود عمل می‌کند.

۶. تقیه به سان سایر موضوعات، دارای احکام پنجگانه است که گاهی واجب و گاهی حرام می‌شود.

در پایان از سران اسلامی اعمّ از حاکمان و علما و مفتیان، خواهانیم که محیط زندگی را آنچنان پاک و برادرانه نگاه دارند، که همه طوایف بتوانند با آغوش باز یکدیگر را تحمل کنند و اختلاف فروع، سبب مصادره آزادی و تعقیب و فشار و آزار و کشتار نشود و در درون جامعه اسلامی، تقیه رخت بربندد.